

بررسی نهادهای نظامی و اجتماعی در خدمت ساختار قضائی خلافت عباسی

محمد حسن بیگی*

چکیده

خلافت عباسی یکی از مهم‌ترین دستگاه‌های حکومتی در جهان اسلام به حساب می‌آید. بسیاری از نهادهای اداری و سیاسی تمدن اسلامی در دوره این خلافت شکل گرفت که البته تعداد زیادی از این نهادها به تاسی از ساختارهای ایران پیش از اسلام بوده است. نهاد قضا یکی از مهم‌ترین ساختارهای اداری این خلافت است که گرچه پیش از آن نیز نزد دولت‌ها اسلامی وجود داشت؛ اما سرانجام به دست عباسیان تکامل یافت. ساختارهای نظامی و اجتماعی مختلفی در خدمت نهاد قضائی خلافت عباسی بودند که از جمله مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به حسب، شرطه و دیوان مظالم اشاره کرد. پژوهش پیش روی در پی بررسی جایگاه نهادهای نظامی و اجتماعی نامبرده در ساختار قضائی خلافت عباسی است و سؤال اصلی آن است که این مناصب نظامی و ساختارهای اجتماعی از چه جایگاهی در دستگاه قضائی خلافت عباسی برخوردار بودند؟ که در پاسخ باید گفت یافته‌های پژوهش حکایت از آن دارد که این مناصب بخش مهمی از ساختار قضائی آن دوره را در برمی‌گرفتند. نهاد حسب، ناظر بر امور اقتصادی، اجتماعی، مذهبی بود و این تشکیلات در ارتباط مستقیم با امر به معروف و نهی از منکر عمل می‌کرد؛ شرطه‌ها مأمور اجرای احکام قضائی بودند و بازوی اجرائی دستگاه قضا به حساب می‌آمدند و دیوان مظالم نیز که بخش مهمی از دستگاه قضائی خلافت عباسی بود نقش مهمی در دسترسی مستقیم مردم به خلفا در رسیدگی به شکایات مردم از عمال دولت و دیوانی داشت و مسئول رسیدگی به اعمال ظالمانه

* استادیار گروه تاریخ دانشگاه اراک. mohaamad.beigi@gmail.com

حکام، امرا و رجال بزرگ دولت به مردم بود که شخص خلیفه مستقیماً مسئولیت آن را بر عهده داشت.
کلیدواژه‌ها: خلافت عباسی، نهاد قضا، مناصب نظامی، شرطه، حسبه، دیوان مظالم.

مقدمه

نظام قضایی به‌عنوان یکی از ساختارهای حکومتی از پایه‌های اساسی یک نظام سیاسی به‌حساب می‌آید. اهمیت این نظام در دوره میانه اسلامی برگرفته از منابع شرعی و عرفی جوامع اسلامی بود که تلاش داشتند تا «دین و ملک» را هم‌زمان باهم حفظ کنند و ایجاد نظام قضایی عدالت‌گستر از اولین پایه‌های حفظ این پیوند دوگانه بود. از این‌رو از همان ابتدای تشکیل دولت - شهر مدینه توسط حضرت رسول(ص) ایجاد یک نظام عادل قضایی مورد توجه بود و از همان زمان نیز ساختاری نظامی برای خدمت به این نهاد شکل گرفت. با گسترش قلمرو اسلامی در دوره خلفای اولیه و بعدها اموی، وجود یک نظام قضایی و نیروهای تابع آن از ملزومات خلافت اسلامی به حساب آمد. در دوره عباسیان و با شکل‌گیری مکاتب مختلف فقهی و ایجاد چارچوب نظام‌مند فقهی، استقرار نظام قضایی که در رأس آن یک قاضی‌القضات باشد را ایجاب می‌کرد. پژوهش حاضر با موضوع بررسی نظام قضایی در دوره خلافت عباسی و مناصب نظامی در خدمت نهاد قضا تلاش می‌کند تا با رویکردی تاریخی به ساختار و تشکیلات و عملکرد نهادهای نظامی در خدمت دستگاه قضائی در دوره مذکور بپردازد. کارکرد اصلی نهاد قضایی در جامعه اسلامی برپایی و پاسداشت عدالت و دادرسی و جلوگیری از هرج و مرج و قانون‌شکنی و حفاظت از حوزه اخلاقیات عمومی بوده است و قطعاً برای انجام چنین کاری نیازمند یک ساختار نظامی قدرتمندی جهت انجام آن بوده است. نهاد قضایی، نهادی ویژه در جوامع اسلامی به شمار می‌رفت که پاسدار و مجری عدالت در جامعه بود و نظم و قانون در جامعه را برقرار می‌ساخت و در واقع نشان‌دهنده نحوه نظارت نظام دینی و عرفی به‌وسیله نهادهای نظامی در اختیار آن بر امور زندگی عامه بود.

۱. شرطه

نیروهای نظامی داخل شهری حکومت‌های عربی را که مسئول برقراری نظم و امنیت بودند را شرطه می‌خواندند. بررسی تاریخ مناصب قضایی در اسلام در دوره امویان و عباسیان نشان می‌دهد که از لحاظ مقام و رتبه سه نوع شرطه قابل تشخیص است. «شرطه الصغری» برای عموم مردم، «شرطه الوسطی» برای طبقات میانه از صاحبان مشاغل بلندپایه و «شرطه الکبری» برای خواص و اعیان (حسن، ۱۹۶۴: ۳/ ۲۸۳). از لحاظ تاریخی شرطه در اسلام با عمر بن خطاب شروع شد زیرا او نخستین حاکمی بود که شب‌ها پیوسته به‌عنوان عسس در مدینه گشت می‌زد (شلیبی، ۱۹۷۵م: ۲۳۱). این وظیفه در ایام امام علی (ع) انتظام خاصی پیدا کرد. علت آن نیز تجاوزهای مکرر خوارج بود که ساکنین شهر کوفه را تهدید می‌کردند. خلفای اموی نیز اهتمام خاصی به شرطه نشان می‌دادند و در مواردی آن را به قاضی واگذار می‌کردند و گاهی نیز خلفا شخصاً آن را بر عهده می‌گرفتند. در دوره عباسیان نیز، شرطه نقش مهمی را ایفا می‌کرد (همان). در دوره میانه اسلامی، برخی امور قضایی به شرطه محول شد که از آن جمله نظارت و مراقبت در جرائم و بزه‌ها و اجرای حدود شرعی بود.

وظایف اصلی شرطه اجرای احکام قضا بود و تابعی از تشکیلات قضایی بود؛ اما در دوره میانه وظایف جدیدی به منصب شرطه محول شد. مهم‌ترین تحول در این منصب، واگذاری رسیدگی به جرائم به شرطه و گرفتن آن از قضات بود (انوری، ۱۳۵۵: ۲۱۸). در دوره میانه اسلامی، اصطلاحات دیگری در خصوص شرطه به کار می‌رفت. «امیر حرس» (نظام الملک طوسی، ۱۳۴۷: ۱۸۱)، «شحنه» (انوری، ۱۳۵۵: ۲۲۳)، «خلیفه»، «خلیفه» (همان: ۲۲۲)، «شرط سیاست»، «معاون»، «والی»، «صاحب الشرطه» و «معوونه» (ساکت، ۱۳۶۵: ۳۶۱)، «اصحاب الارباع» (همان: ۳۶۲)، «حرس» (انوری، ۱۳۵۵: ۲۲۱)، «امر الجسر یا امر الجسرین» (ساکت، ۱۳۶۵: ۳۶۲) و... عناوین رایج بود.

همچنین، در دوره سلجوقیان اصطلاح «رئیس» در خصوص کسی که مسئول سامان امور یک شهر بود، کاربرد داشت. مشخص است که رئیس بر مناصب عامل و شحنه نظارت داشت و در کنار آن، وظایف مناصب دینی نیز به او سپرده می‌شد (یوسفی‌فر و آزاده، ۱۳۹۰: ۱۲۳). نحوه رابطه رئیس و شحنه در دوره سلجوقیان، به شکل همکاری و نظارت منصب رئیس بر فعالیت منصب شحنه بود. رئیس باید با شحنه همکاری می‌کرد و موجبات احترام وی نزد مردم و تأمین مواجب مقرر او را طبق دستور فراهم می‌آورد.

همچنین تعداد مشخصی افراد نظامی از سوار و پیاده در اختیار شحنة بگذارد. رئیس بر دیوان شحنة نظارت می‌کرد و به همراه شحنة به امور رعایا رسیدگی می‌کرد. رئیس باید از آنچه در دیوان شحنة اتفاق می‌افتاد همیشه باخبر می‌بود تا هیچ‌کس بدون جرم مشخص مورد مؤاخذه قرار نگیرد. لازمه این کار تعیین «معمد و کارگذاری هوشیار» برای نظارت بر شحنة بود و شحنة باید در خدمت او می‌بود و نقیب و عسس را به صلاح‌دید وی تعیین می‌کرد و بدون اتفاق نظر او کاری انجام نمی‌داد؛ بنابراین، رئیس بالاتر از شحنة و شرطه مسئول برقراری امنیت بود. امنیت راه‌ها، جلوگیری از دزدان و راهزنان و اجرای حکم سیاست و شریعت بر آنان بنا بر رأی قضات، ائمه و اعیان برعهده وی بود (همان).

مهم‌ترین وظایف شرطه عبارت بود از: دستگیری مجرمان، یاری‌رساندن به قاضی در اثبات تهمت‌ها، اجرای حکم قاضی در خصوص مجرمین و در مواردی شرطه متولی برخی امور قضایی نیز بود و حتی احکامی نیز صادر می‌کرد. خلفای عباسی چارچوب خاصی برای شرطه تعیین کردند که تا مدت‌ها ادامه داشت (شلیبی، ۱۹۷۵م: ۲۳۱).

محدوده وظایف شرطه در دوره عباسیان، امویان اندلس و فاطمیان، نظارت و مراقبت در جرائم و بزه‌ها و اجرای حدود شرعی بود. «این منصب در این دولت‌ها یکی از وظایف دینی و تکالیف شرعی به شمار می‌رفت و دایره نظارت در آن از احکام قضاوت اندکی وسیع‌تر بود چنانکه در حکم تهمت مجالی قائل می‌شدند و پیش از ثبوت بزه درباره متهم مجازات‌های بازدارنده اجرا می‌کردند و حدهای شرعی مسلم را در محل آن‌ها اجرا می‌نمودند و درباره قصاص و دیه نیز حکم صادر می‌کردند و کسانی را که عملشان به بزهکاری منتهی نمی‌شد تعزیر و تأدیب می‌نمودند» (ابن خلدون، ۱۳۹۱هـ.ق: ۱/۵۹۲).

همچنین، شرطه، قاضی را در اثبات جرم مرتکبین کمک می‌کرد و مجری حکمی بود که قاضی برعلیه این دسته از مجرمین صادر می‌نمود. این اجرای حکم به‌ویژه در خصوص حدود صورت می‌گرفت؛ اما به تدریج، با تطور و گذشت زمان، صاحب شرطه شخصاً به بررسی و رسیدگی جرائم و اجرای حدود می‌پرداخت (شلیبی، ۱۹۷۵م: ۳۰-۲۲۹). از آنجاکه بیشتر جرائمی که در حوزه کاری صاحب شرطه قرار می‌گرفت، در شب واقع می‌شد، صاحب شرطه را «صاحب اللیل» یا «صاحب المدینه» نیز می‌خواندند (شلیبی، ۱۹۷۵م: ۲۳۰).

افزون بر این وظایف که در منابع به صورت مشخص انجام شده، شرطه و آنچه در دوره عباسیان و سلجوقیان با عناوین مختلف از قبیل شحنة، عسس، امیر حرس نامبرده می‌شد، می‌توان به: اجرای احکام صادره از طرف قاضی در صورت نیاز به قوهی قهریه، حفظ نظم منطقه، رسیدگی به شکایات علیه مستخدمان دولت، نظارت بر جمع‌آوری مالیات، اجرای احکام مجازات بزهکار، جلوگیری از سد معبر و شلوغی، حفظ نظم عمومی و... اشاره کرد (عظیم‌زاده طهرانی و پوررمضان، ۱۳۸۹: ۱۳۵).

ابن خلدون معتقد است که چگونگی وظایف شرطه تا پیش از سقوط خلافت‌های سه‌گانه (امویان اندلس (۴۰۷-۱۳۸ هـ.ق)، فاطمیان مصر و عباسیان) بدین صورت بوده، اما «با سقوط آن‌ها کیفیت این دو پایگاه در دولت‌هایی که امر خلافت دچار اضمحلال گردید، به کلی فراموش شد و منصب شرطه به دو قسمت تقسیم شد: نخست- وظیفه رسیدگی به اتهامات مربوط به جرائم و اجرای حدود آن‌ها و مجازات سارقان و امر قصاص آنجا که از طرف قاضی تعیین می‌شد؛ در دولت‌های مزبور برای این سمت حاکمی برگزیدند که به مقتضای سیاست بدون مراجعه کردن به احکام شرعی فرمانروایی می‌کرد و این حاکم را گاهی «والی» و زمانی «شرطه» می‌نامیدند. دوم- قسمت تعزیرها و اجرای حدود شرعی را در جرائمی که از لحاظ شرع به اثبات می‌رسید به قاضی واگذار کردند؛ او این وظایف را برعهده داشت و قسمت اخیر از توابع وظیفه قاضی به شمار می‌رفت» (ابن خلدون، ۱۳۹۱ هـ.ق: ۱/ ۴-۵۹۳).

۲. حسبه

واژه حسبه به کسر حاء و سکون سین که از آن احتساب گرفته شده، در قرآن نیامده است. حسبه در لغت به معانی زیر آمده است: الف- عدد و حساب و شمارش (ساکت، ۱۳۶۵: ۲۹۶)، ب- طلب پاداش از سوی خداوند (عثمان، بی‌تا: ۶۱)، ج- کفایت، د- انکار، ه- تدبیر در امور (همان: ۶۳-۶۱).

از لحاظ فقهی نیز حسبه از آیات (۱۰۴ و ۱۱۰/ آل عمران) گرفته شده است. از نظر اصطلاحی حسبه عبارت است از امر به معروف آن هنگام که وانهادنش چیرگی یابد و نهی از منکر آن هنگام که انجامش هویدا گردد (ماوردی، ۱۳۸۳: ۴۷۷). تعریف دیگری که متضمن همین اشاره به امر به معروف و نهی از منکر است از سوی ابن خلدون ارائه شده است (ابن خلدون، ۱۳۹۱ هـ.ق: ۱/ ۶۰۰).

حضرت رسول(ص) در ایام حیات خود و پس از تشکیل دولت اسلامی در مدینه، عمر بن خطاب را مسئول مراقبت از بازار مدینه نمود. همچنین پس از فتح مکه سعید بن عاص را بر بازار مکه گماشت (ابن عبد البر، بی تا: ۶۲۱/۲). این رویه رسیدگی به بازار در ایام خلفای اولیه نیز ادامه یافت. در دوره اموی نیز گزارشی از منصب احتساب آمده است. بلاذری (متوفی ۲۷۹هـ ق) در انساب الأشراف از انتصاب ایاس بن معاویه بن قره (متوفی ۱۲۲هـ ق) به حسبه در شهر واسط توسط عمر بن هبیره گزارش داده است. بنا به گفته بلاذری ایاس قاضی درستکار و فقیهی بود که در ایام عمر بن عبدالعزیز (۱۰۱-۹۹ حک) به عنوان قاضی منصوب شد. در ایامی که عمر بن هبیره (متوفی ۱۰۷هـ ق) از سوی یزید بن عبدالملک (۱۰۵-۱۰۱ حک) بر عراق گماشته شد، ایاس را ولایت قضا داد که ایاس از پذیرش آن خودداری کرد و لذا عمر او را مجبور کرد تا ولایت حسبه را در واسط عهده‌دار شود (بلاذری، بی تا: ۵۵/۴).

اما تشکیل نظام حسبه را باید در دوره اول خلافت عباسیان جستجو کرد که برای نخستین بار واژه محتسب در تاریخ اسلامی در این مقطع وارد فرهنگ تمدن اسلامی گردید. محتسب یعنی کسی که متولی دیوان حسبه می‌شد، باید امین، قوی، عالم به احکام شریعت باشد. محتسب را همراهانی یاری می‌کردند که محتسبین خوانده می‌شدند که حقوق آن‌ها از بیت‌المال پرداخت می‌شد. بدین ترتیب در دوره اول عباسیان و پس از آن در سایر دولت‌های اسلامی، به عنوان یک دیوان مطرح شد (ابوزید، ۱۹۸۶م: ۶۲).

از لحاظ نظری نیز حسبه دو مرحله جدا را به خود دیده است: الف- مرحله تدوین قواعد حسبه در لابلای ابواب فقه؛ ب- مرحله تدوین مستقل از ابواب فقه.

مرحله اول را باید در کتاب موطأ مالک بن انس دید که در ایام حیاتش در مغرب اسلامی نشو و نما پیدا کرد. در این کتاب ابواب مرتبط با معاملات مردم و بازارها دیده می‌شود. این تدوین در چارچوب فقهی در مشرق عالم اسلام، احکام حسبه نام گرفت و در مغرب اسلامی نیز با عناوین «احکام السوق» و «خطه السوق» معروف شد. این امر می‌رساند که «اصطلاح حسبه امری مربوط به مشرق جهان اسلام بود؛ زیرا در تألیفات اواخر دوره اسلامی در اندلس نیز خبری از حسبه نیست و همان اصطلاحاتی که اشاره شد، به کار می‌رفته است» (عثمان، بی تا: ۱۲۸). مرحله دوم که مرحله استقلال است و با مرحله تحول علوم اسلامی و شاخه‌شاخه شدن آن هم‌زمان می‌شود. در این مرحله در

خصوص حسبه یا احکام السوق کتاب‌های مستقلی نگاشته شد. چنانکه کتاب احکام السوق یحیی بن عمر (۸۹-۲۲۳هـ.ق) اولین تألیفی است که در مورد حسبه به صورت مستقل نوشته شده است؛ اما باین وجود تا پایان قرن پنجم هجری در مغرب اسلامی و پایان قرن ششم هجری در مشرق اسلامی رساله مستقلی در زمینه حسبه نگاشته نشده است (عثمان، بی تا: ۱۲۸). در این محدوده زمانی است که سقطی مالقی (قرن ششم هجری) کتابی در آداب حسبه و ابن عبدون اشبیلی (۵۰۲-۵۷۵هـ.ق) رساله فی القضاء و الحسبه را تدوین می‌کنند. در مشرق نیز ماوردی در احکام السلطانیه و ابی یعلی الفراء (۳۸۰-۴۵۸هـ.ق) در اثری با همین نام از آن سخن می‌گویند (ماوردی، ۱۳۸۳: ۴۷۷ به بعد؛ عثمان، بی تا: ۱۲۸). نسخه‌ی خطی نیز در کتابخانه فاتح استانبول با عنوان «الرتبه فی طلب الحسبه» موجود است که نویسنده آن ماوردی است و لذا این اثر را باید اولین نوشته مستقل خارج از فقه در زمینه حسبه دانست که در مشرق اسلامی نوشته است (ابوزید، ۱۹۸۶م: ۷-۲۶).

مطابق نظریه پردازان حسبه، در خصوص این نهاد و آنچه امر به معروف و نهی از منکر خوانده می‌شد دو نوع حسبه قابل شناسایی بود: حسبه رسمی یا حکومتی یا عامه، حسبه داوطلبی یا خاصه. حسبه رسمی که تابع دولت اسلامی وقت بوده و آن دولت، رئیس آن را معین می‌کرد. اما نوع دوم احتساب را کسانی انجام می‌دادند که به منظور انجام اوامر الهی در امر به معروف و نهی از منکر داوطلبانه عهده‌دار آن می‌شدند و فقها داوطلبین این نوع از حسبه را «المتطوع (داوطلبی)» می‌خوانند (همان: ۳۲-۱۲۹؛ ماوردی، ۱۳۸۳: ۴۷۷-۷۸).

از لحاظ درجه و رتبه، جایگاه حسبه میان احکام قضا و دادرسی از یک طرف و احکام مظالم از طرف دیگر قرار داشت. در خصوص حسبه و تفاوت و شباهت آن با دو نهاد نامبرده می‌توان گفت که دیوان مظالم در جایگاهی فراتر از قاضیان و حسبه در جایگاهی فروتر از ایشان قرار داشت و برای کسی که امور مظالم را بر عهده دارد جایز است فرمان‌هایی به قاضیان و محتسبان بنویسد. درحالی‌که برای قاضی جایز نیست نوشته‌ای به والی مظالم بفرستد، هرچند برای او دادن چنین نامه‌ای به محتسب جایز باشد، چنانکه برای محتسب نیز جایز نیست که به هیچ‌کدام از دو گروه دیگر یعنی والیان مظالم و قاضیان دستوری بنویسد (ماوردی، ۱۳۸۳: ۴۸۲). حسبه ذیل وظایف قاضی قرار داشت. قاضی در کنار نظارت بر مساجد وظیفه نظارت بر کار به دستان نهاد

دینی خصوصاً محتسبان نواحی را بر عهده داشت (بویل، ۱۳۸۷: ۲۶۰). بنابراین، محتسب مانند قاضی از طبقات مذهبی بود و در ضمن وجود وی، راه دیگری برای ارتباط سلطان و حاکم از طریق وی با رعایای خود بود؛ یعنی از طریق اعمال نظارت بر رفاه مردم عادی شهری (همان: ۲۶۱).

وظیفه اصلی نهاد حسبه، حفظ اخلاق عمومی و اجرای فرایض دینی مسلمانان بود و این مراقبت از آسایش عمومی باعث شده بود تا با مردم ارتباط نزدیکی داشته باشد و به همین خاطر بسیار مورد توجه نویسندگان متون اجتماعی و اخلاقی و حتی شاعران و نویسندگانی که طبعی لطیف داشتند، بود. حضور ترکان سلجوقی و موج مهاجرت گسترده آنان و جزم‌اندیشی مذهبی آنان ترکیبی نامتجانس ایجاد کرده بود و سبب شده بود تا از قرن ششم هجری به بعد، محتسب به عنوان یک بازوی کارآمدی در حفظ کنترل و امنیت شهر ایفای نقش کند.

وظیفه کلی محتسب امر به معروف و نهی از منکر بود. در دوره میانه اسلامی این وظیفه از طرف نظریه‌پردازانی نظیر ماوردی، خواجه نظام الملک طوسی و غزالی مورد توجه ویژه‌ای قرار گرفت. کتاب‌هایی نیز در خصوص حسبه و شرح وظایف محتسب در قرون پنجم تا هفتم هجری نگاشته شده است؛ از آن جمله کتاب «نهایه الرتبه فی طلب الحسبه» از شیزری شافعی (متوفی ۵۹۰هـ.ق) در چهل باب به مهم‌ترین وظایف محتسب پرداخته است. (الشیزری، ۱۳۶۵ هـ.ق: ۶) همچنین در کتاب «معالم القریه فی طلب الحسبه» از ابن اخوه (متوفی ۷۲۹هـ.ق) در هفتاد باب، شرح کاملی از وظایف محتسب آمده است. (ابن اخوه، ۱۳۶۰: ۳۰۰-۲۷۱)؛ اما باید توجه داشت، همه کسانی که در خصوص نهادهای قضایی شرعی و عرفی در دوره میانه و پس از آن مطلب نوشته‌اند، همواره نگاهی به اثر ماوردی داشته‌اند. بنابراین می‌توان گفت که مهم‌ترین نظریه‌پرداز حسبه در این دوره ماوردی است که در فصل آخر کتاب احکام السلطانیه به بیان نهاد حسبه پرداخته است. اهمیت نظریه ماوردی برخلاف نوشته‌های بعدی تفکیک دقیق وظایف محتسب می‌باشد؛ امری که در منابع خاص حسبه نیز به آن اندازه مورد دقت قرار نگرفته است. از نظر ماوردی، امر به معروف در دو سطح خود را نشان می‌دهد. الف) آنچه متعلق به حق‌الله است؛ که شامل: ۱- برپایی نماز جمعه هنگامی که در سرزمینی مسکون از اجرای آن سر باز بزنند. ۲- الزام جماعت و افراد هنگامی که نماز را به تأخیر بیندازند. در این مورد محتسب وظیفه داشت که مردم را آگاه

کند(ماوردی، ۱۳۸۳: ۸۶-۸۲). ب) امر به معروف در حق الناس که شامل: ۱- حقوق عمومی مردم از جمله آب شرب یک آبادی بازیستند، برج و باروی آن خراب شود یا در راه ماندگان بدان درآیند و مردم از کمک به آنها خودداری ورزند. ۲- حقوق اختصاصی افراد از جمله در ادای حقوق کسی درنگ روا داشته یا در پرداخت بدهی تأخیر شود. ج) حقوق مشترک که از جمله این حقوق، اولیای زنان بی همسر را در صورتی که خود متقاضی باشند به همسر دادن آنان به همتایانشان الزام کند یا الزام زنان پس از جدایی به حفظ دوران عده و... (همان: ۸۹-۸۶).

دوم نهی از منکر که آن نیز شامل چند سطح است: الف) آنچه مشتمل بر حق الله است که شامل: ۱- آنچه به حوزه عبادات مربوط می شود همچون انجام عبادت به شکل و هیأتی جز آنچه در شرع مقرر شده یا به تغییر اوصافی که در آن استحباب است اقدام کند. ۲- آنچه به محظورات تعلق می گیرد که شامل نهی از ممنوعات می شود؛ یعنی مردم را از آنجا که جای شک و تردید و گمان اتهام است، باز دارد. ۳- آنچه به معاملات منکر مربوط می شود همچون ربا و دادوستدهای باطل و آن چیزهایی که شرع از آنها حتی در فرض رضایت طرف های عقد نهی کرده است. ب) منکر در حق الناس که از این جمله، اگر کسی به مرز ملک همسایه یا حریم خانه او تجاوز کند، یا سر چوب های پوشش سقف خانه خود را بر روی دیوارهای خانه او بگذارد، در صورتی محتسب حق دخالت داشت که صاحب خانه از شخص مورد نظر شکایت کند وگرنه محتسب حق دخالت نداشت زیرا این از جمله حقوق خاص افراد است. ج) منکر در حقوق مشترک: همانند جلوگیری از اشراف بر خانه های دیگران، جلوگیری از طولانی کردن نماز آن اندازه که ضعیفان از آن ناتوان گردند، الزام بر قاضی که خود را از قضاوت برحذر دارد زیرا باعث توقف کار داور می شود و... (همان: ۵۱۰-۴۸۹).

۳. دیوان مظالم

دیوان مظالم یکی دیگر از نهادهای نظام قضایی و نظامی بود که در دوره اسلامی پیش از به قدرت رسیدن سلجوقیان وجود داشت و در دوره اخیر مورد توجه زیادی قرار گرفت. اشاره شد که مناصب حسبیه، شرطه، قاضی القضاة و قضاة و... را باید در آن بخش از نظام قضایی تعریف و شناساند که اصطلاحاً به حوزه شرع نامبردار است. در حوزه عرف که شامل بخش های گوناگونی در مناسبات اجتماعی از قبیل فرهنگ و

آداب معاشرت، سازوکارهای سیاسی و اقتصادی و اداری می‌شود، نظام قضا نیز به فراخور آنچه متناسب با جوامع گوناگون است، دارای بخشی است که در نظام قضایی از آن با عنوان دیوان مظالم یاد شده است. این نهاد قضایی پیش از اسلام در میان اعراب و ایرانیان و حتی رومیان شناخته شده بود. برخلاف حوزه شرع که نهادهای قضایی مشروعیت خود را از قرآن و سنت گرفته بودند، دیوان مظالم خود عاملی جهت مشروعیت بخشیدن به خلفا و سلاطین و کارگزاران آن‌ها در دادخواهی و رفع ظلم عمال ستمگر از مردم بود. بنابراین برخلاف حوزه شرع که سروکار روزمره مردم با آن بود، این نهاد قضایی عرفی تنها در ایام خاصی برگزار می‌شد و عمدتاً به دو روز در هفته محدود بود.

مظالم جمع مَظْلَمَه و ظُلامه (فعل: ظلم، يَظْلِم، ظُلماً) است. ظلم، در معنای گم شدن، از راه بیراه رفتن و در نهایت ستمکاری است. ستمکار از اندازه و مرز دیگری می‌گذرد و به حق او تجاوز می‌کند. تَظْلِم از کسی شکایت کردن/ بردن است. در «مظالم» مشخص است حقی از میان رفته و یا به حق کسی از سوی دیگری ستم و دست‌درازی شده و شاکی از دادرس مظالم یا همان دیوان مظالم، انتظار دارد تا حق او را از متهم بگیرد (ساکت، ۱۳۶۵: ۲۵۷). در تعریف دیوان مظالم گفته شده که «مسئولیت رسیدگی به مظالم، کشاندن طرف‌های نزاع به انصاف ورزیدن با یکدیگر از رهگذر ایجاد ترس در دل‌های آنان و نیز بازداشتن آنان از انکار حقوق همدیگر از رهگذر نشان دادن اقتدار و هیبت می‌باشد» (ماوردی، ۱۳۸۳: ۱۶۳). به همین دلیل کسی که متصدی این مقام است، باید از لحاظ اقتدار سرآمد و پرهیزگار باشد (همان). به واسطه اینکه دادگاه مظالم به دادخواهی مردم از جور و ستم والیان، حکام یا کسان خلفا، امرا و قضات می‌پرداخت، به دارالعدل یا دیوان عدالت نیز معروف بود (یاوری، ۱۳۵۵: ۷۷؛ خصباک، ۱۹۷۴م: ۸۵).

دیوان مظالم در دولت‌های اسلامی جایگاه ویژه‌ای یافته بود. در تاریخ ایران پیش از اسلام نیز این دیوان نقش مهمی در برقراری عدالت اجتماعی ایفا می‌نمود. تشکیل دیوان مظالم در دولت‌های ایران باستان، به‌ویژه ساسانیان گزارش شده است (ساکت، ۱۳۶۵: ۲۵۹). در سیاست‌نامه درباره «اندر مظالم نشستن و سیرت نیکو ورزیدن» آمده: «و چنان خواندم در کتب پیشینیان که بیشتر از ملکان عجم دوکانی بلند بساختندی و بر پشت اسب بر آنجا بایستادندی تا متظلمان که در آن صحراگرد شده بودند، همه را

۱۱ | بررسی نهادهای نظامی و اجتماعی در خدمت ساختار قضائی ...

بدیدند و داد هر یک بدادندی» (طوسی، ۱۳۴۷: ۱۸). در این دوره قوه عالی قضایی به شاهنشاه اختصاص داشت... آن‌ها سالی دو بار در اعیاد نوروز و مهرگان بار عام می‌دادند تا به دادخواهی و رفع ظلم و ستم پردازند و این به‌ویژه در ایام خسرو انوشیروان مذکور است (کریستن سن، ۱۳۸۲: ۲۱۷). اگرچه اطلاعات دقیقی از چگونگی نحوه برپایی دیوان مظالم و سلسله‌مراتب آن ذکر نشده است ولی می‌توان دریافت که ریاست دیوان مظالم مطابق نوشته‌ها برعهده شخص شاه بوده و او شخصاً متولی رسیدگی به مظالم بوده است.

اما جدای از سابقه تاریخی فوق، برخی پیشینه دیوان مظالم را در بیزانس و نیز در میان رهبران قبیله‌ای عرب پیش از اسلام دانسته‌اند (Nielsen, 1991: 933). چنانکه، جرجی زیدان به تبعیت از ماوردی نیز دیوان مظالم را به پیش از اسلام نسبت می‌دهد و حتی «حلف الفضول» را نوعی رویه مظالم می‌داند که به احقاق حق مظلومان می‌پرداخت (ماوردی، ۱۳۸۳: ۶۹-۶۶؛ زیدان، ۱۳۶۹: ۱۹۱). با وجود اینکه پیمان اخیر از برخی ویژگی‌های مظالم خالی است، ولی «قدرت عالی و برتری که به رسیدگی مظالم ادامه می‌دهد در این پیمان به‌صورت جمعی و گروهی نمودار می‌شود. همچنین حلف الفضول یک دادرسی فوق‌العاده و دور از تشریفات و آیین دادرسی به شمار می‌رود و این نشانگر آن است که این پیمان بیشتر سرشت مظالم را داشته است» (ساکت، ۱۳۶۵: ۲۶۵). سه سابقه تاریخی فوق‌الذکر (ایران باستان، بیزانس و عرب پیش از اسلام) هر کدام به نحوی با تشکیل دیوان مظالم مرتبط هستند. اما مشخص است که تشکیل دادرسی به‌منظور رسیدگی به مظالم را باید در ایران دوره ساسانیان دانست که از سوی شاه مکانی برای به مظالم نشستن تعیین می‌شده و قدرت برتر شاه تضمین‌کننده اوامر صادره آن بود.

در خصوص این دیوان در ایام حضرت رسول(ص) در مدینه اشاراتی شده است (الحمیضی، ۱۴۰۹هـ.ق: ۵۸). مطابق نظر ماوردی، «حضرت رسول(ص) در اختلافی میان یکی از انصار با زبیر بن عوام، پسر عموی پیامبر(ص)، بر سر آبیاری زمین خود به رسیدگی به شیوه مظالم پرداخته است» (ماوردی، ۱۳۸۳: ۱۶۴). در واقع «سادگی و فوق‌العاده بودن و اجرای بی‌درنگ حکم» در این مورد و «رها بودن از تشریفات پیچیده دادرسی، چهره و سیمایی، همتای مظالم به آن داده است» (ساکت، ۱۳۶۵: ۲۶۶). در دوره خلفای اولیه تنها در اواخر این دوره گزارشی از به مظالم نشستن

شده است. در اواخر این دوره که میان مردم سره و ناسره به هم درآمیخت، حضرت علی(ع) در سیاست کردن مردم قاطعیت افزون تری نشان داد و رسیدگی به مظالم را در دستور کار خود قرار داد. حضرت علی(ع) رسیدگی به این گونه امور را به قاضی آن وقت ابو ادریس خولانی (متوفی ۸۰هـ.ق) واگذار کرد (ابن خلدون، ۱۳۹۱هـ.ق: ۱/ ۵۹۱). حضرت علی(ع) به همین اندازه اکتفا کرد و آن را بدان پایه نرساند که بنیادی ویژه برای دیوان مظالم پدید آورد (ماوردی، ۱۳۸۳: ۱۶۶؛ مدرسی طباطبایی، ۱۳۶۶: ۹۹). بنابراین، در دوره حضرت رسول(ص) و خلفای اولیه نمونه‌های عملی از به مظالم نشستن و یا نحوه قضاوت‌های این‌چنینی در دست است. در عصر خلافت حضرت علی(ع) به واسطه تغییرات اجتماعی گسترده که صورت گرفته بود، رسیدگی به مظالم وجود چنین ساختاری را ایجاب می‌نمود و آن مقدمه امری شد که بعدها دیوان مظالم نام گرفت. اما هنوز نمی‌توان از وجود ساختار مشخصی در رابطه با دیوان مظالم همانند دوره پیش از اسلام در ایران یادکرد. در واقع این امر تنها اختصاص به دیوان مظالم نداشت، حتی ساختار نظام قضا نیز هنوز شکل مشخصی به خود نگرفته بود و در حال گذراندن دوره گذار خود از مرحله نهضت به مرحله نظام بود.

روی کار آمدن امویان و تشکیل خلافت در دمشق را باید آغاز تشکیل نهادهای حکومتی دانست. از لحاظ تشکیل دیوان مظالم نیز، هم‌زمان با خلافت آن‌ها، آشفتنی اوضاع و ستم و زورگویی مردم به یکدیگر، دیگر اندرز و توصیه برای بازداشتن آنان از کشمکش و یا انکار حقوق یکدیگر بسنده نمی‌کرد و حکمرانان برای بازداشتن زورگویان از کار خود و نیز دفاع از حقوق ستمدیدگان، نیازمند آن شدند که به مظالم رسیدگی کنند (ماوردی، ۱۳۸۳: ۱۶۵). از این رو عبدالملک بن مروان (۸۶-۶۵ حک) برای نخستین بار روزی را برای رسیدگی به مظالم اختصاص داد و در این روز شخصاً به مشکلات و مظلومه‌های مردم گوش می‌داد و آنچه را نیازمند حکم قضایی می‌دانست به نزد قاضی خود ابوادریس اودی (ازدی) می‌فرستاد. کاری که عبدالملک در تعیین روزی برای مظالم صورت داد در اسلام سابقه نداشت. پس از او، سلیمان بن عبدالملک نیز به مظالم رسیدگی می‌کرد و در این خصوص اهتمام ویژه‌ای به خرج داد (ابن جوزی، ۱۳۵۸هـ.ق: ۲/ ۳۳۳). پس از درگذشت سلیمان و جانشینی عمر بن عبدالعزیز، در نتیجه‌ی افزایش ستم کارگزاران و بیداد ستمگران، خلیفه شخصاً در دیوان مظالم می‌نشست و به دادخواهی متظلمین می‌پرداخت (ماوردی، ۱۳۸۳: ۱۶۶؛ ساکت، ۱۳۶۵:

۲۶۶). این روش دادپروری و رسیدگی به مظالم توسط عمر بن عبدالعزیز سبب شد تا خوارج از جنگ با وی خودداری کنند (ابن جوزی، ۱۳۵۸هـ.ق: ۲/ ۳۴۱). با درگذشت عمر بن عبدالعزیز، شیوه رسیدگی به مظالم از سوی خلفا و کارگزاران اموی دنبال نشد. در نتیجه بی‌عدالتی آن‌ها، یکی از شعارهای رهبران جنبش‌های شیعی و در رأس آن‌ها زید بن علی (ع) «ردّ مظالم» عنوان شد (همان، ۲/ ۴۰۴).

مشخص است که در دوره امویان، دیوان مظالم نسبت به دوره صدر اسلام، رشد افزون‌تری داشته است. در این دوره از خلفا انتظار می‌رفت که به مظالم رسیدگی کنند و یکی از وظایف خلفا نیز نشستن آن‌ها بر مسند دیوان مظالم عنوان شده است. با زوال تدریجی خلافت اموی و دور شدن آن‌ها از رسیدگی به مظالم جنبش‌هایی که علیه آن‌ها شکل گرفت، در دعوت خود، «ردّ مظالم» را به عنوان شعار مبارزاتی انتخاب می‌کردند. اما درباره ساختار این دیوان و اینکه کارگزاران آن چگونه بود، منابع تاریخی اطلاعات دقیقی ارائه نمی‌دهند؛ اما می‌توان حدس زد که در ایام تشکیل دیوان مظالم توسط عبدالملک بن مروان، او برای رسیدگی به مظالم، نایبی از طرف خود تعیین می‌کرد. در دوره عمر بن عبدالعزیز، خلیفه شخصاً به دیوان مظالم می‌نشست. پس از او این روند متروک شد.

با روی کار آمدن عباسیان (۶۵۶-۱۳۲هـ.ق) ساختار قدرت تمرکز یافت. این تمرکزگرایی به‌ویژه در نظام قضایی با برآمدن قاضی‌القضات کاملاً مشهود بود. در خصوص دیوان مظالم نیز خلفا تلاش داشتند تا شخصاً به آن اقدام کنند. اولین خلیفه عباسی که به این کار اقدام کرد، مهدی (۱۶۹-۱۵۸هـ.ق) بود. این خلیفه، محبوب خاص و عام بود زیرا خلافت خود را با رسیدگی به مظالم و دادرسی مظلوم آغاز کرد (مسعودی، ۱۳۸۲: ۲/ ۳۱۸). مهدی برخلاف پدرش، حتی نسبت به رقیبان سیاسی خود از شیعیان علوی، تسامح و رفتاری نیکو در پیش گرفت. هرچند در ایام خلافت منصور (۱۳۶-۱۵۸هـ.ق) برپایی دیوان مظالم و دریافت نوشته‌های تظلم مردم و پاسخ به آن‌ها مرسوم بوده است، ولی مهدی در این کار از پدر پیشی گرفت و رسیدگی به مظالم یکی از دل‌مشغولی‌های اصلی این خلیفه بود (مدرسی طباطبایی، ۱۳۶۶: ۹۹). او برای رسیدگی به مظالم ابن ثوبان را متصدی این دیوان نمود (ابن جوزی، ۱۳۵۸هـ.ق: ۲/ ۴۵۵).

پس از مهدی این کار به صورت سنت مستمر دستگاه خلافت درآمد و خلفای پس از وی، هادی، هارون و مأمون معمولاً هرچند وقت یکبار برای رسیدگی به تظلمات مردم جلوس عام داشتند (همان؛ ماوردی، ۱۳۸۳: ۱۶۶). هادی (۱۷۰-۱۶۹هـ.ق) در ابتدا از رسیدگی به مظالم خودداری کرد. این امر در جنبش‌های اعتراضی شیعیان این دوره نیز آشکار بود. ولی سپس به توصیه اطرافیان خود به رسیدگی به مظالم پرداخت (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۳/ ۸۴) تا از حدت و شدت اعتراض‌ها بکاهد.

رویه رسیدگی به مظالم و به دیوان نشستن پس از هادی ادامه یافت. منابع هرچند امین (۱۹۸-۱۹۳ حک) را به لهو و لعب متهم کرده‌اند و در مقایسه میان او و مأمون «رد مظالم» را یکی از کارهای درخشان مأمون ذکر کرده‌اند (ابن جوزی، ۱۳۵۸هـ.ق: ۳/ ۱۹۶)، اما علیرغم این اقبال نسبت به مأمون، در دوره امین نیز دیوان مظالم برپا بود و او احمد بن سلام را به این مهم گماشت. وی «صاحب المظالم» دوره امین بود (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۳/ ۱۳۸). مأمون نیز (۲۱۸-۱۹۸هـ.ق) پیش از به خلافت رسیدن و در دوران خلافت، به رد مظالم اهتمام داشت و روز یکشنبه هر هفته را به این کار اختصاص داده بود. این رویه به مظالم نشستن در ایام حضور مأمون در خراسان در طول هفته برگزار می‌شد «و او هر روز اندر مسجد جامع مرو آمدی و آنجا مظالم کردی و سخن مردمان بشنیدی و انصاف‌های ایشان بدادی» (گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۹۶). پس از مأمون و چیرگی ترکان بر دستگاه خلافت، ظلم و ستم ترکان بر مردم عادی بیشتر شد و این امر رسیدگی به مظالم و برپایی دیوان مظالم را بیش از پیش می‌طلبید. بنابراین برپایی دیوان مظالم در دوره متوکل (۲۴۷-۲۳۲هـ.ق) بسیار مورد تأکید بود و او قاضی القضاة خود را به این منصب گماشت. چنان‌که متوکل پس از عزل ابو داوود از قضاوت، یحیی بن اکثم (متوفی ۲۴۳هـ.ق) را به عنوان قاضی القضاة منصوب نمود و رسیدگی به مظالم را به وی واگذار کرد. برای مدتی نیز محمد بن یعقوب معروف به ابن ربیع متولی مظالم شد (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۳/ ۲۹-۲۲۷؛ ابن جوزی، ۱۳۵۸هـ.ق: ۳/ ۳۸۶).

رسیدگی به مظالم تا ایام مهدی (۲۵۶-۲۵۵ حک) ادامه داشت. وی آخرین خلیفه عباسی بود که شخصاً برای رسیدگی به مظالم نشست. مهدی برای این منظور، عمارتی چهاردر بنا کرد و آن را «قبه المظالم» خواند. خلیفه همه را در آنجا به حضور می‌پذیرفت و به شکایات گوش می‌داد و ترتیب اثر می‌داد (مسعودی، ۱۳۸۲: ۲/ ۵۸۴؛ ماوردی، ۱۳۸۳: ۱۶۶).

پس از مهتدی به مظالم نشستن شخص خلفا تا اندازه زیادی کاستی گرفت. اینکه چرا از این زمان به بعد خلفا دیگر شخصاً به مظالم رسیدگی نمی‌کردند؟ ارتباط مستقیم با قدرت خلفای عباسی داشت. در فاصله خلافت منصور تا مهتدی، خلفای عباسی از قدرت زیادی برخوردار بودند و تشکیل چنین دیوانی نیز از قدرت آن‌ها حکایت داشت. در دوره‌ای که خلفا دچار زوال شدند این وظیفه به سلاطین، وزراء و ناظران مظالم که به عنوان نایب خلیفه عمل می‌کردند، واگذار شد و این امر موجب نارضایتی مردم گردید. اگر در گذشته داعیان علوی و شیعی در صورت عدم توجه حاکمان به رسیدگی به مظالم در قیام‌های خود، رسیدگی به مظالم را شعار خود عنوان می‌کردند، اکنون که این قدرت توان خود را در طرح شعار «رد مظالم» به واسطه تشکیل خلافت فاطمی و ضعف زیدیه و نبود امام امامیه در سایه غیبت امام دوازدهم نداشت، مردم معترض از خود خلیفه عباسی می‌خواستند که شخصاً به دیوان مظالم بنشینند؛ لذا خلیفه القاهر (۳۲۰ - ۳۲۲ حک) در سال ۳۲۱ هـ.ق، در پاسخ به این اعتراضات و برای جلب رضایت مردم وعده داد که پس‌ازاین خود شخصاً به دیوان مظالم می‌نشیند (مدرسی طباطبایی، ۱۳۶۶: ۹۹). به تدریج با ضعف امرای ترک و چیرگی آل‌بویه (۴۴۷-۳۲۰ هـ.ق) بر بغداد، برپایی دیوان مظالم را این دولت در اختیار گرفت و ابو احمد حسین بن موسی موسوی (۴۰۰-۳۰۴ هـ.ق) پدر سید مرتضی (۴۳۶-۳۵۵ هـ.ق) و سید رضی (۴۰۶-۳۵۹ هـ.ق) به مقام رسیدگی به مظالم منصوب شد (ابن جوزی، ۱۳۵۸ هـ.ق: ۴/ ۲۶۷). این اولین بار بود که یک علوی به عنوان صاحب‌المظالم منصوب شد و آن نیز به خاطر چیرگی دولت شیعی آل‌بویه بر خلافت و در اختیار گرفتن قدرت خلفا بود.

در اوایل قرن پنجم دیوان مظالم تحت تأثیر آراء ابوالحسن ماوردی سامان نظری ویژه‌ای پیدا کرد. ماوردی احیای قدرت خلافت را در نظر داشت که در نتیجه ضعف خلفا به واسطه در اختیار گرفتن کارگزاران قدرتمند اعم از وزراء، سلاطین و امرا دچار نوعی تشنگی شده بود. مخاطب ماوردی و سایر فقهای این دوره مخدومان شیعه خود، یعنی آل‌بویه بود. از نظر او قلمرو مسئولیت رسیدگی به مظالم شامل: «۱- رسیدگی به تعدی کارگزاران به رعیت و بازخواست از آنان در برابر رفتارهای ستم آلود، ۲- رسیدگی به ستم کارگزاران در اموالی که از مردم گرد می‌آورند، ۳- رسیدگی به وضع کاتبان دیوان، ۴- رسیدگی به تظلم رزق بگیران، ۵- بازگرداندن اموال غصب شده، ۶-

نظارت بر اوقاف، ۷- به اجرا گذاردن احکامی که قاضیان از اجرای آن درمانده‌اند، ۸- انجام آن دسته از مصالح عمومی در امور حسبه که متولیان از عهده آن برنیامده‌اند، ۹- پاسداشت آیین‌های عبادی آشکار نظیر نمازهای جمعه و عیدین، حج و جهاد، ۱۰- رسیدگی به نزاع‌های کسان و داوری میان طرف‌های کشمکش بود» (ماوردی، ۱۳۸۳: ۷۶-۱۷۰).

در وظایف ده‌گانه‌ای که ماوردی برای صاحب مظالم و دیوان مظالم در نظر دارد، برخی امور در حوزه حسبه و برخی نیز در حوزه کار قاضیان قرار داشت. اینکه چرا ماوردی همه وظایف را یکجا در قلمرو دیوان مظالم قرار می‌دهد، حکایت از آشفتگی اجتماعی دارد که از نظر وی تنها قدرت فائقه متولی دیوان مظالم می‌تواند آن را رفع و رجوع کند. برای نمونه پاسداشت مناسک دینی که در حوزه کار محتسب است و ماوردی این وظیفه را بر عهده مظالم قرار می‌دهد، نشانگر آن است که نهاد احتساب از عهده وظایف خود بر نمی‌آید. در واقع واگذاری وظایف قضات و محتسب‌ها به دیوان مظالم نشان می‌دهد که متولیان دو نهاد مذکور از انجام وظایف خود کوتاهی می‌کنند و یا توانایی اعمال و اجرای احکام صادره را ندارند. این واگذاری وظایف سبب اقتدار متولی دیوان مظالم در مقایسه با دیوان قضا شد، زیرا اکثراً حاکم یا صاحب قدرتی بر مسند آن می‌نشست و دستورات آن الزامی بود (ماوردی، ۱۳۸۳: ۱۶۶). این امر با روی کارآمدن سلجوقیان بیشتر نیز شد.

در همین رابطه، در دوره عباسیان، دو اصطلاح مرتبط با دیوان مظالم شکل گرفت: ۱- صاحب‌المظالم، ۲- قبه‌المظالم. صاحب‌المظالم کسی بود که از طرف خلیفه به عنوان متولی دیوان مظالم انتخاب می‌شد و در اصل نایب خلیفه بود (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۳/ ۱۳۸). قبه‌المظالم نیز به مکانی گفته می‌شد که مهدی به جای مسجد درست کرد تا در آن به مظالم رسیدگی کند (مسعودی، ۱۳۸۲: ۲/ ۵۸۴؛ ماوردی، ۱۳۸۳: ۱۶۶).

به صورت خلاصه می‌توان گفت که مظالم تا سقوط خلافت عباسی به صورت یک سنت مستمر درآمد بود و خلفا پس از عبدالملک بن مروان تا سقوط خلافت عباسی به دیوان مظالم می‌نشستند. این رسیدگی به مظالم در دوره‌هایی، آن‌چنان برجسته بود که در قیام‌هایی که بر علیه نظام حاکم صورت می‌گرفت، کار خود را در راستای «ردّ مظالم» و احیای آن عنوان می‌کردند. در ایامی که قدرت خلفای عباسی دچار ضعف گردید و دولت‌های متعددی در نقاط مختلف خلافت شکل گرفت، این دولت‌ها نیز دیوان مظالم

مخصوص به خود را تشکیل دادند. مهم‌ترین این دولت‌ها، غزنویان (۵۸۲-۳۵۱ هـ.ق) بودند. در ایام سلطان محمود و پسرش، سلطان مسعود، به مظالم نشستن از اهمیت شایانی برخوردار گردید (بیهقی، ۱۳۵۵: ۱۷۲، ۲۸۶، ۶۱۴). براین اساس، پس از روی کار آمدن سلجوقیان (۵۹۰-۴۲۹ هـ.ق)، یکی از خواسته‌های مردم خراسان به مظالم نشستن سلاطین این خاندان بود.

نتیجه‌گیری

بررسی نهاد قضا در دوره تاریخ خلافت عباسیان و ساختارهای نظامی و اجتماعی در خدمت آن نشان داد، که ایجاد یک ساختار قضائی که ذیل دستگاه خلافت قرار داشته باشد از ابداعات آنان در میان عرب و به تأسی از نزدیکی این خلافت با میراث‌های غیرعربی در خارج از شبه‌جزیره بود. عباسیان به‌زودی دریافتند که اجرای عدالت در جامعه علاوه بر دستگاه قضا و تعیین قاضی القضاة نیازمند مناصب دیگری نیز مانند شرطه، حسبه و دیوان مظالم است.

در این دوره نظام قضائی به دو حوزه شرع و عرف تقسیم می‌شد حوزه شرع بیشتر برگرفته از نظام حقوقی دین اسلام و احکام مذاهب مختلف و حوزه عرفی بیشتر برآمده از سنت‌های مردم مسلمان در مناطق گوناگون بود؛ که وظیفه هر دو در راستای حفظ نظم و امنیت اجتماعی و تأکید بر اهتمام جایگاه خلافت در اجرای شریعت و امنیت مردم بود. البته به تدریج که خلیفه از قدرتش کاسته شد و امرا و سلاطین از نظر قدرت نظامی نقشی تعیین‌کننده در ساختار سیاسی ایفا کردند، بحث تلازم و پیوستگی سه نهاد خلافت، سلطنت و وزارت به‌منظور حفظ انسجام جهان تسنن مطرح شد. این پیوستگی به‌ویژه در بحث امنیت اجتماعی و رفع ظلم کاملاً آشکار است که برخی از تاریخ‌نگاران نیز بدان اشاره کرده‌اند.

نظام شرطه به عنوان پلیس شرعی و داخلی در شهرها و وظایف مهمی را در ساختار قضائی ایفا می‌کرد. مهم‌ترین نقش آن‌ها اجرای احکام صادرشده از سوی قضاة دستگاه قضائی بود. نهاد حسبه نیز به کمک دستگاه قضائی خصوصاً در کار امر به معروف و نهی از منکر جایگاه مهمی در برقراری نظم اجتماعی و اجرای اوامر دینی داشت. دیوان مظالم هم به عنوان یک نهاد اجتماعی و عرفی در خدمت خلافت اصلی‌ترین ساختاری بود که سبب ورود مستقیم خلفا و حاکمان به عرصه قضائی

می‌شد. در دیوان مظالم گاهی خود خلفا و گاهی نیز فردی به نیابت مستقیم از خلیفه و حاکم به قضاوت می‌نشست و نقش مهمی در مشروعیت بخشیدن به حکومت خلفا داشت.

فهرست منابع و مأخذ:

- ابن اثیر، عزالدین علی بن احمد، (۱۳۷۱)، *الکامل فی التاریخ*: کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی.
- ابن اخوه، محمد بن محمد قرشی، (۱۳۶۰)، *آیین شهرداری در قرن هفتم هجری*، جعفر شعار، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، (۱۳۵۸ هـ.ق)، *المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم*، هند، حیدرآباد: مطبوعه دایره المعارف.
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، (۱۳۹۱ هـ.ق / ۱۹۷۱ م)، *تاریخ ابن خلدون (المسمى بكتاب العبر و دیوان المبتداء و الخبر، فی ایام العرب و العجم و البربر و من عاصرهم من ذوی السلطان الاکبر)*، بیروت: منشورات مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- ابن عبد البر، (بی‌تا)، *الإستیعاب فی معرفه الأصحاب*، تحقیق: محمد علی البجاوی، نهضه مصر/ الفجالة/ القاهرة: المكتبة الشاملة، نسخه ۳.۲۳، <http://www.shamela.ws>.
- أبو النصر، محمد عبدالعظیم؛ (۲۰۰۱ م)، *السلاجقه تاریخهم السیاسی و العکسری*، عین للدراسات و البحوث الانسانیه و الاجتماعیه.
- أبوزهره، محمد، (بی‌تا)، *تاریخ المذاهب الاسلامیه فی السیاسه و العقائد و تاریخ المذاهب الفقهیه*، مصر، قاهره: دارالفکر العربی.
- أبی داود، (بی‌تا)، *سنن أبی داود*، المكتبة الشاملة، نسخه ۳.۲۳، <http://www.shamela.ws>.
- الحمیضی، عبدالرحمن ابراهیم عبدالعزیز، (۱۴۰۹ هـ / ۱۹۸۹ م)، *القضاء و نظامه فی الكتاب و السنّه*، المملكة العربیه السعودیه جامعه أم القرى.
- الشیزری الشافعی، ابوالنجیب جلال العدوی عبدالرحمن بن نصر بن عبدالله؛ (۱۳۶۵ هـ.ق / ۱۹۴۶ م)، *نهایه الرتبه الظریفه فی طلب الحسبه الشریفه*، الناشر مطبوعه التألیف و الترجمه و النشر، مكتبة الشاملة، نسخه ۳.۲۳.
- امین، سید حسن، (۱۳۹۳)، *حقوق، دوره / اسلامی*، قسمت اول و دوم، مجلد ۲۱، بنیاد دایره المعارف اسلامی.

| بررسی نهادهای نظامی و اجتماعی در خدمت ساختار قضائی ... | ۱۹

- امین، سید حسن، (۱۳۸۲)، تاریخ حقوق ایران، تهران: انتشارات دایره المعارف ایران‌شناسی.
- انوری، حسن، (۱۳۵۵)، اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و سلجوقی، تهران، کتابخانه طهوری.
- بلاذری، احمد بن یحیی؛ (بی‌تا)، أنساب الأشراف، المكتبه الشامله، نسخه ۳.۲۳، <http://www.shamela.ws>
- بویل، جی. آ، (۱۳۸۷)، تاریخ ایران کیمبریج: از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان، حسن انوشه، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین، (۱۳۵۵)، تاریخ بیهقی، تصحیح علی‌اکبر فیاض، به اهتمام محمدجعفر یاحقی، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.
- حسن، ابراهیم حسن، (۱۹۶۴م)، تاریخ الإسلام السیاسی و الدینی و الثقافی و الإجتماعی، مكتبه النهضه المصریه.
- خصباک، جعفر حسین، (۱۹۷۴م)، القضاء فی العراق فی العهد السلجوقی، مجله التاریخیه، العدد ۳، صص ۸۱-۱۱۱
- زیدان، جرجی، (۱۳۶۹)، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه علی جواهر کلام، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ساکت، محمد حسین، (۱۳۶۵)، نهاد دادرسی در اسلام، مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی.
- ساکت، محمد حسین، (بی‌تا)، سازمان قاضی‌القضات در جهان اسلام، مجله حقوقی دادگستری.
- شلبی، احمد، (۱۹۷۵م)، تاریخ التشريع الإسلامی و تاریخ النظم القضائیه فی الإسلام مع بحوث ضافیه عن القرآن الکریم، المصدر الأول لتشريع، القاهرة: مكتبه النهضه المصریه.
- طوسی، ابوعلی حسن، (خواجه نظام الملک)، (۱۳۴۷)، سیر الملوک (سیاست‌نامه)، به اهتمام هیوبرت دارک، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- عثمان، إدريس محمد، (بی‌تا)، الحسبه فی النظام الإسلامی: أصولها الشرعیه و تطبیقاتها العمليه، رساله ماجستير.
- عظیم زاده طهرانی، طاهره، پوررمضان، زهره، (۱۳۸۹)، وجوه اشتراک و افتراق قضا و قضاوت عصر سلجوقی با دوره‌های پیش از اسلام، فصلنامه تخصصی فقه و تاریخ تمدن، زمستان، شماره ۲۶.

- کریستن سن، آرتور، (۱۳۸۲)، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران: انتشارات صدای معاصر.
- گردیزی، ابو سعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود، (۱۳۶۳)، زین الأخبار گردیزی، بی جا: انتشارات دنیای کتاب.
- ماوردی، علی بن محمد، (۱۳۸۳)، آیین حکمرانی (الاحکام السلطانیه و الولايات الدینیّه)، ترجمه و تحقیق حسین صابری، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- مدرسی طباطبایی، حسین، (۱۳۶۶)، مقاله دیوان مظالم، مجله فرهنگ ایران زمین، شماره ۲۷.
- مسعودی، علی بن حسین، (۱۳۸۲)، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- یوری، فتح اله، (۱۳۵۵)، مقاله دیوان مظالم، مجله ماهنامه قضایی، اسفند، شماره ۱۳۲.
- أبوزید، سهام مصطفی، (۱۹۸۶م)، الحسبه فی مصر الإسلامیه من الفتح العربی إلى نهائیه العصر المملوکی، الهیئه المصریه العامه للكتاب.
- Nielsen, J. S. (1991), MAZALIM, Encyclopedia of Islam, Vol. 6, Leiden: Brill.

THE HISTORICAL STUDY OF WAR
Scientific Journal, Scientific Research Article
Vol. 4, Issue 4, No.14, Winter 2021

A Study of Military and Social Institutions Serving the Judicial Structure of the Abbasid Caliphate

*Mohammad Hassan Beigi**

Abstract

The Abbasid Caliphate is considered one of the most important governing systems in the Islamic world. Many administrative and political institutions of Islamic civilization were formed during this caliphate, although many of these institutions were derived from the structures of pre-Islamic Iran. The institution of the judiciary was one of the most important administrative structures of this caliphate, that despite its previous existence in Islamic governments, it eventually evolved in the hands of the Abbasids. Various military and social structures served the judiciary of the Abbasid Caliphate, the most important of which were *Hasabeh*, *Shorte*, and *Divan-e-Mazalem* (the Court of Injustice). The present study seeks to examine the position of the mentioned military and social institutions in the judicial structure of the Abbasid Caliphate and to illuminate the position of these military positions and social structures in the judicial system of the Abbasid Caliphate. The findings of the research indicate that these positions were an important part of the judicial structure of that period. *Hasabeh* was in charge of economic, social, and religious affairs, and this organization acted in direct connection with "Amr-be-Maroof va Nahy-e-Monkar" (enjoining the good and forbidding the evil). *Shorte*s (judicial officers) were the executors of judicial rulings and were considered the executive arm of the judiciary. Finally, the Court of Injustice, which was an important part of the judiciary of the Abbasid Caliphate and was directly run by the caliph himself, also played an important role in people's direct access to the caliphs when

* Assistant Professor, Department of History, Arak University; Email: mohaamad.beigi@gmail.com
| Received: June 11, 2020; Accepted: December 12, 2020|

they dealt with people's complaints about the actions of the governors, commanders, and notable statesmen.

Keyword: the Abbasid Caliphate, the judiciary, military positions, *Shorteḥ*, *Hasabeh*, Divan-e-Mazalem (the Court of Injustice).